

تأملی در معنای ترنج در سوره یوسف عَلَيْهِ السَّلَام

(با رویکردهای: واژگانی، ترجمانی، تفسیری، حدیثی و ادبی)

محمد حسن ازجمندی^۱

بیژن ظهیری ناو^۲

چکیده

شناخت همه جانبه واژه -به عنوان سنگ بنای متن- در ترجمه قرآن مجید از اهمیتی خاص برخوردار است. به ویژه وقتی مترجم با «واژگان چندمعنایی» مواجه می شود که در این راستا برای رسیدن به ترجمه مطلوب، لازم است به همه این معانی آگاه باشد و به تناسب بافت متن، معنای بایسته را از میان معانی مختلف آن انتخاب کند. در عین حال باید احتمال «بیگانه و دخیل بودن» واژه را نیز در نظر داشته باشد، رویکردی که در برگردان فارسی واژه مُتَنَكَّا در آیه ۳۱ سوره یوسف در بیش تر ترجمه های فارسی قرآن کریم نادیده گرفته شده است. در بخشی از این آیه که روایتگر داستان رویارویی زنان مصر با حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام، به دعوت همسر عزیز مصر است، آمده: «وَأَعْتَدْتُ لَهُنَّ مُتَنَكَّا» یعنی زلیخا به زنان مصر، یک «متنکا» داد سپس ادامه می دهد: «به هریک از آنان کارد داد». با این که در روایت این رخداد در ادبیات منظوم و منثور فارسی -از زمان رودکی تا امروز- سخن از حضور نارنج یا ترنج در دست زنان مصر بوده است، اما در بیش تر ترجمه های فارسی از نارنج یاد نشده است. بررسی ۶۳ ترجمه فارسی این آیه نشان داد تنها ۵ درصد از مترجمان (۳ مترجم) این واژه را ترنج معنا کرده و ۹۵ درصد (۶۰ مترجم) آن را پستی و تکیه گاه، محفل، میوه و نوعی غذا ترجمه کرده اند. در جست وجوی رویکرد، معنای واژه مُتَنَكَّا در ۱۶۸ کتاب تفسیر، حدیث و لغت به زبان عربی، بررسی و مشخص گردید ۱۰۱ کتاب این واژه را واژه ای عبری دانسته و آن را ترنج یا نارنج معنا کرده اند. بنابراین بهترین معادل برای واژه مُتَنَكَّا در این آیه، ترنج یا نارنج است و این امر، لزوم گسترش دایره معنایی واژگان چندمعنایی تا مرز شناسایی واژه های غیرعربی قرآن مجید را آشکار می سازد و بر اهمیت تناسب برگردان فارسی واژگان چندمعنایی با بافت متن و منطق آیه دلالت دارد.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، سوره یوسف، ترجمه، مُتَنَكَّا، ترنج و نارنج.

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران، نویسنده مسئول arj1353@gmail.com

۲- استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل bijanzahirinav@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۰۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۱۰

مقدمه

سوره یوسف، دوازدهمین سوره و از سوره‌های مکی قرآن است که در جزء ۱۲ و ۱۳ جای دارد. «سوره یوسف را أَحْسَنُ الْقِصَصِ (بهترین داستان‌ها) نیز نامیده‌اند؛ این واژه از آیه سوم آن گرفته شده که داستان یوسف را بهترین داستان معرفی کرده است.» (خرمشاهی، ۱۳۷۷: ۱۲۴۰)

در بخشی از این داستان که دوره جوانی یوسف علیه السلام را در برمی‌گیرد، یوسف در کمال برومندی و زیبایی به دام هوس زن عزیز مصر (زلیخا) گرفتار می‌آید، اما به لطف پروردگار از آن رهایی می‌یابد و خبر این رسوایی در شهر می‌پیچد و زنان مصر که یوسف علیه السلام را تاکنون ندیده‌اند، زبان به ملامت زلیخا باز می‌کنند. زلیخا که تصمیم دارد پاسخ کوبنده‌ای به سرزنش‌ها و بدگویی‌های آن‌ها دهد، مجلسی ترتیب می‌دهد و یوسف علیه السلام را هنگامی که زنان کارد در دست دارند، به داخل فرامی‌خواند و زنان مصر، بی‌اختیار دست‌های خود را می‌برند و زبان به تحسین یوسف می‌گشایند. در آیه ۳۱ سوره یوسف علیه السلام، واژه‌ای وجود دارد که مترجمان در برگرداندن آن به فارسی اختلاف داشته‌اند. بسیاری از آن‌ها، «مُتَّكًا» را «پشتی یا تکیه‌گاه» ترجمه کرده و عده‌ای آن را نوعی غذا یا خورش دانسته و گروه اندکی نیز آن را ترنج یا نارنج ترجمه کرده‌اند. در حالی که بر اساس آیه‌های بعد که در آن وارد شدن یوسف علیه السلام به مجلس و بریده شدن دست زنان مصری سخن می‌گوید هم چنین از آن جا که خداوند، داستان‌های قرآن را در کمال ایجاز و منطق روایت می‌کند، دلیلی ندارد که بگوید زلیخا به زنان مصر، کارد و پشتی یا کارد و خورش داد؛ زیرا کنار هم قرار گرفتن کارد و ترنج بسیار منطقی‌تر می‌نمایدشایان یادآوری می‌باشد در بازگردان آیات به فارسی از ترجمه محمد مهدی فولادوند استفاده شده است.

۱. ادبیات نظری پژوهش

۱-۱. پیشینه پژوهش

در خصوص موضوع این پژوهش هیچ سابقه‌ای یافت نشد و تاکنون پژوهشی درباره «مُتَّكًا» در آیه ۳۱ سوره یوسف انجام نگرفته است، اما در ادامه به یک کتاب و چند پژوهش مرتبط اشاره می‌کنیم:

-الف: کتب

۱- احمد پاکتچی، ترجمه شناسی قرآن کریم: رویکرد نظری و کاربردی (مطالعه از سطح واژگان تا ساخت جمله)، ۱۳۹۳، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام، نویسنده در این کتاب به بیان نظریه‌های نوین زبان‌شناسی در ترجمه با تأکید بر سطح واژگانی پرداخته و ترجمه‌های قرآن را بر اساس دیدگاه تاریخی نقد کرده است.

ب: مقالات

۱- علی مطوری و هدیه مسعودی صدر، «بافت موقعیت و نقش آن در ترجمه قرآن»، نشریه مطالعات قرآنی، سال هفتم، تابستان ۱۳۹۵، شماره ۲۶، صص ۹-۲۸، نویسندگان در این مقاله به لزوم توجه به قرینه بافت موقعیت و نقش آن در ترجمه قرآن پرداخته و بر ضرورت توجه مترجم به بافت موقعیت در ترجمه قرآن تاکید کرده‌اند.

۲- حسین خانی کلقای و کوثر حلال خور، «بررسی ترجمه و معادل ساختاری مفعول مطلق با محوریت ترجمه فولادوند (بررسی موردی سوره نساء)»، دوفصلنامه پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی، سال پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۴، شماره ۱۲، صص ۸۹-۱۱۸، نگارندگان در این جستار به این نتیجه رسیده‌اند که توجه به ساختارهای زبانی به ویژه ساختار نحوی و یافتن برابری‌های آن در زبان مقصد در آرایه ترجمه دقیق و رسا برای کلام وحیانی، بسیار مفید است.

۳- مالک عبدی، «آسیب‌شناسی ترجمه فولادوند با تکیه بر کارکردهای صرفی، نحوی، واژگانی و بلاغی دانش معناشناسی»، نشریه مطالعات ترجمه قرآن و حدیث، دوره دوم، بهار و تابستان ۱۳۹۴، شماره ۳، صص ۱۲۷-۱۴۹، نویسنده در بخشی که به آسیب‌شناسی ترجمه واژگان قرآن می‌پردازد، عدم واکاوی صحیح دلالت‌های واژگانی و ساده‌انگاری گستره‌های معنایی برخی واژگان را موجب اختلال در ترجمه واژگان قرآن مجید معرفی کرده است.

۴- رضا امانی و شیدا کریمی و سیده زهره صالحی، «ترجمه معنا شناختی عناصر فعلی - اسمی در قرآن»، نشریه مطالعات ترجمه قرآن و حدیث، دوره ۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، شماره ۲، صص ۱-۲۳، نویسندگان در این پژوهش به بررسی ساختار عناصر فعلی - اسمی در ترجمه آیات قرآن بر اساس شیوه‌های بلاغت و علم معنا شناسی پرداخته و دریافته‌اند نادیده‌انگاری معادل‌سازی عناصر اسمی در ترجمه‌های قرآن موجب عدم تعادل میان معادل‌های ذکر شده با ما به ازای آن در متن اصلی شده است.

۵- عادل میرزاده و حسین ایمانیان و علی بشیری، «نقد ترجمه سوره یوسف براساس بافت موقعیتی متن مبدأ از دیدگاه مایکل هالیدی (برای نمونه، ترجمه صفارزاده و غراب)»، نشریه پژوهش‌های زبان شناختی قرآن، سال دهم، بهار و تابستان ۱۴۰۰، شماره ۱، صص ۱۳۵-۱۵۲، نویسندگان در این جستار به نقد ترجمه صفارزاده و غراب بر سوره یوسف بر اساس بافت موقعیتی متن مبدأ از دیدگاه مایکل هالیدی پرداخته و نتیجه گرفته‌اند که ترجمه‌های مطالعه شده در این پژوهش، کم‌تر بر مبنای بافت موقعیتی متن عربی و بیش‌تر بر پایه نگاه به ظاهر متن بوده است، از این رو خواننده ترجمه فارسی نمی‌تواند به خوبی از نقش اندیشگانی، بینافردی و متنی زبان اصلی (عربی) و جایگاه عاملان گفتگو در داستان یوسف ع آگاه شود.

۲-۱. پرسش‌های پژوهش

۱- چرا در روایت منظوم یا منثور رویارویی زنان مصر با یوسف علیه السلام در ادبیات فارسی از قرن سوم تا کنون، از وجود ترنج یا نارنج در دست زنان مصری سخن به میان آمده اما در ترجمه‌های قرآن مجید از آیه ۳۱ سوره یوسف به ترنج یا نارنج جز در سه مورد اشاره نشده است؟

۲- در حالی که در بیش تر کتاب‌های تفسیر، حدیث و لغت که به زبان عربی نوشته شده، نویسندگان «مُتَّكًا» را ترنج یا نارنج ترجمه کرده‌اند چرا مترجمان ایرانی آن راجز در موارد محصور در معنای دیگر آورده‌اند؟

۳-۱. فرضیه‌های پژوهش

۱- مترجمان در زبان فارسی معادل‌های تکیه‌گاه و نوعی خوراکی را برای این واژه برگزیده‌اند، با توجه جا به عدم تناسب آن با بافت متن و نیز گرایش بیش تر مفسران و محدثان و لغویان در آیه یادشده به معنای نارنج و ترنج، ترجمه اخیر معادل بهتری برای واژه «مُتَّكًا» است.

۲- با توجه به بحث واژگان دخیل و بیگانه در قرآن و دیدگاه گروهی از مفسران و لغویان درباره ریشه قبلی -زبان مصریان باستان- و یا حبشی (اتیوپی) «متک» به معنای ترنج یا نارنج و رخداد داستان یوسف علیه السلام در سرزمین مصر، این معنا، مناسب‌ترین معادل برای واژه «مُتَّكًا» به شمار می رود.

۴-۱. اهمیت و ضرورت پژوهش

باتوجه به ظهور و پیدایش بحران‌های فراوان فکری و معرفتی و عقیدتی و فرهنگی در دوره معاصر و نیاز روز افزون مراجعه به قرآن کریم به مثابه عنصر و عامل اساسی در انتقال معارف و آموزه‌های دینی در گستره‌های مختلف اخلاق فردی و اجتماعی، احکام، خانواده، سیره پیامبران و دیگر جنبه‌های معرفتی و ایدئولوژیک و کاربرد و نقش آن در پاسخگویی به شبهات متعدد و متنوع در عرصه‌های یاد شده، دسترسی به یک ترجمه رسا و گویا و مناسب برای مخاطبان گوناگون امری ضروری به نظر می رسد. در این راستا فهم همه جانبه رویکرد‌های لغوی، زبانی و دیگر وجوه ادبی به ویژه بحث فقه اللغه، ریشه‌شناسی و بافت متن و نیز شناخت واژگان دخیل و بیگانه از عوامل مهم و کلیدی در آرایه یک ترجمه عصری و روزآمد از قرآن کریم به شمار می روند. این پژوهش با جست وجود کتاب‌های مهم و مرجع تفسیری و حدیثی و لغوی به زبان عربی هم چنین ترجمه‌های برجسته فارسی با تکیه بیش تر بر بحث ریشه‌شناسی و بافت متن و کاربرد واژگان دخیل به منظور یافتن درست‌ترین و مناسب‌ترین معادل فارسی برای واژه «مُتَّكًا» در آیه ۳۱ سوره یوسف گام اساسی در تحقق این مهم برمی دارد.

۱-۵. روش پژوهش

این پژوهش به منظور رسیدن به رساترین و مناسب‌ترین معادل فارسی برای واژه «مُتَّكًا» در آیه ۳۱ سوره یوسف عز و جلاله از روش کتابخانه‌ای و توصیف و تحلیلی بهره برده و پس از قرآن مجید که نخستین و محکم‌ترین منبع مکتوب این پژوهش است، معنای کلمه مُتَّكًا را در بیش از ۱۸۰ کتاب تفسیر و حدیث و لغت به زبان عربی و ترجمه فارسی قرآن مجید و بسیاری از کتاب‌های منظوم و منثور ادبیات فارسی جستجو و بررسی کرده تا مشخص شود مفسران و لغت‌شناسان و مترجمان و شاعران و ادیبان چه معادلی برای کلمه مُتَّكًا در این آیه برگزیده‌اند سپس فرضیه‌ها بر اساس فراوانی ادله و شواهد، بررسی و اثبات گردیده است.

۲. نگاهی به رویکرد بازگردان واژگان چند معنایی در ترجمه فارسی قرآن کریم

یکی از کتاب‌هایی که بارها به زبان فارسی ترجمه شده و هر مترجم سعی کرده، مفهوم متن آن را به فهم مخاطبان فارسی زبان نزدیک تر نماید، کتاب قرآن کریم است. به عبارتی هر مترجم برای ارائه ترجمه‌ای خوب، به این ترجمان روی آورده است، اما ترجمه خوب و موفق چیست و چه مشخصاتی دارد؟ «ترجمه موفق ترجمه‌ای است که علاوه بر جذابیت و شیوایی، آن قدر دقیق و عالمانه باشد که خواننده ترجمه، از متن ترجمه شده همان پیامی را که خواننده متن اصلی درک می‌کند، دریافت کند.» (مصباح، ۱۳۹۶: ۱۶۳) و این ترجمه - به خصوص برای کتاب‌های مقدس و به طور اخص برای قرآن - از حساسیتی ویژه برخوردار است؛ زیرا «زبان قرآن کریم، زبانی با معانی چندلایه و چندبطنی است که از جنبه‌های اعجاز آن به شمار می‌آید.» (شهبازی و شهبازی، ۱۳۹۳: ۴۷) پس ترجمه خوب، نیازمند اشراف تام و تمام مترجم به جنبه‌های مختلف متن دارد که یکی از این جنبه‌ها «واژه‌های چندمعنایی» است. «مقصود از چندمعنایی آن است که یک لفظ در یک بار استعمال و در یک متن مشخص، مفید معانی متعدد و مختلف باشد و بتوان همه آن معانی را به آن واژه اختصاص داد.» (امیدعلی و خلیلی، ۱۳۹۶: ۳۹) و نکته شایان توجه این که «همواره تبلور معانی دیگر در این دست واژگان حضور دارد که توجه به آن در دریافت مقصود و ترجمه آیات نقشی به سزا ایفا می‌نماید.» (شهبازی و شهبازی، ۱۳۹۳: ۴۷)، بنابراین در ترجمه قرآن کریم «معناشناسی الفاظ در فهم صحیح متن از اهمیت خاصی برخوردار است و غفلت از آن موجب بدفهمی متن می‌شود.» (امیدعلی و خلیلی، ۱۳۹۶: ۳۹) و این بستگی به تسلط مترجم به واژه‌ها و بافت متن دارد که آگاه باشد بهترین معنا برای واژه‌های چندمعنایی در متن - در این جا در آیات قرآن - چیست؟ از این رو، اهمیت شناخت درست «بافت متن» رخ می‌نماید و لزوم انتخاب معنای درست واژگان چندمعنایی به تناسب بافت متن آشکار می‌شود. «مکتب لندن مشهور به رویکرد بافتی، تأکیدی فراوان بر بافت و سیاق واژگان دارد. دانشمندان این مکتب معتقد هستند که معنا تنها از خلال قرارگرفتن در بافت کشف می‌شود.» (پالمر، ۱۳۶۶: ۱۵۶) پیروان این مکتب، بافت را به چهار دسته بافت زبانی،

بافت عاطفی، بافت موقعیتی و بافت فرهنگی تقسیم می‌کنند. اما بافت زبانی آن است که «معنای کلمه، حاصل ارتباط آن با کلمات دیگر است...، یعنی معنای کلمه با توجه به موقعیتی که در آن قرار گرفته است، مشخص می‌شود» (فهمی حجازی، ۱۳۷۹: ۱۶۱)، اما «بافت عاطفی میزان قدرت و ضعف انفعال را مشخص می‌سازد.» (امیدعلی و خلیلی، ۱۳۹۶: ۴۳)

بافت موقعیتی هم معنای واژه چندمعنایی را به تناسب موضوع و فضای جمله بررسی می‌کند و سرانجام مقصود از بافت فرهنگی «همان فضای اجتماعی و فرهنگی است که واژه در آن به کار می‌رود.» (همان، ۴۴) نکته دیگر در خصوص شناخت معنای واژگان چندمعنایی، توجه به معانی واژه در زبان‌های غیرعربی است؛ زیرا شماری از واژگان قرآنی از زبان‌های دیگر آمده‌اند و در هر دو زبان معنایی مشترک و گاه متفاوت دارند. برای مثال واژه «کأس» در آیه ۴۵ سوره صافات، «يَطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ»، در فرهنگ واژگان قرآن به معنای قدح و جام آمده است که در فارسی به آن «کاسه» می‌گوییم، اما واژه‌هایی نیز هستند که در عربی به یک معنا و در زبان دیگر به معنایی دیگر هستند. مثل «مُتَّكًا» در آیه ۳۱ سوره یوسف به عربی به معنای تکیه‌گاه است و در زبان قبطی وحشی به معنی ترنج. حال مترجم به تناسب بافت متن باید میان این دو، معنای درخور را انتخاب کند. پس پژوهش‌هایی که در این راستا فرجام می‌یابد تأکیدی مضاعف بر دقت پژوهشگران و مترجمان به جامع‌نگری در ترجمه آیات و کلمات قرآنی به شمار می‌رود.

۳. داستان رویارویی زنان مصر با حضرت یوسف علیه السلام

پس از ناکامی همسر عزیز مصر (زلیخا) از مراد با یوسف علیه السلام، خبر رسوایی او در شهر پیچید و زنان مصر مطابق آیه ۳۰ سوره یوسف، زبان به سرزنش زلیخا گشودند: «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (یوسف / ۳۰)، "زنان در شهر گفتند زن عزیز از غلام خود کام خواسته و سخت خاطر خواه او شده است، به راستی ما او را در گمراهی آشکاری می‌بینیم." در آیه بعد، زلیخا مهمانی‌ای تدارک می‌بیند و زنان ملامتگر مصر را دعوت می‌کند تا پاسخ درخوری به سرزنش آن‌ها بدهد: «فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهِنَّ سَكِينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ.» (یوسف / ۳۱)، "پس چون [همسر عزیز] از مکرشان اطلاع یافت نزد آنان [کسی] فرستاد و محفلی برایشان آماده ساخت و به هر يك از آنان [میوه و] کاردی داد و [به یوسف] گفت بر آنان درآی پس چون [زنان] او را دیدند وی را بس شگرف یافتند و [از شدت هیجان] دستهای خود را بریدند و گفتند منزه است خدا این بشر نیست این جز فرشته‌ای بزرگوار نیست." دلیل شکل‌گیری این پژوهش، تامل در ترجمه جمله «وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا» در این آیه، با تمرکز بر معنای واژه مُتَّكًا است برای این منظور، ترجمه دو جمله «وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهِنَّ سَكِينًا» در ۶۳ ترجمه

منثور و منظوم فارسی قرآن مجید در ادامه آورده و بررسی می‌شود، از آن جا که در این بخش و در قسمت کتاب های تفسیری و حدیثی و لغوی بالغ بر ۱۸۰ منبع معرفی می‌گردند و ارجاع درون متنی بر اساس شیوه‌تظیم مقالات، مستلزم تکرار مشخصات کامل آن ها در منابع و مآخذ نیز هست پس به مجموع این کتب به روش ذیل ارجاع داده می‌شود:

۱. حسین انصاریان، (ص ۲۳۹، قم، اسوه، ۱۳۸۳): "و برای آنان تکیه‌گاه آماده نمود و به هر یک از آنان [برای خوردن میوه] کاردی داد"
۲. سید جلال‌الدین مجتبیوی، (ص ۲۳۹، قم، اسوه، ۱۳۸۳): "... و از بهر آنان تکیه‌گاهی آماده ساخت و به هر کدام از آنان کاردی [برای بریدن میوه] داد..."
۳. مرکز فرهنگ و معارف قرآن، (ص ۲۳۹، قم، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۵): "... و پشتی هایی برایشان آماده کرد، و به هر یک از آنان [برای صرف میوه] کاردی داد..."
۴. محمدعلی رضایی اصفهانی، (ج ۱، ص ۲۳۹، قم، مؤسسه تحقیقاتی فرهنگی دارالذکر، ۱۳۸۳): "... و برای آنان بالش (و میوه) فراهم ساخت؛ و به هر یک از آنان کاردی داد..."
۵. محمدکاظم معزی، (ص ۲۳۹، قم، انتشارات اسوه، ۱۳۷۲): "... و فراهم کرد برای هر یک بالشی و داد به هر کدام از ایشان کاردی..."
۶. علی مشکینی اردبیلی، (ص ۲۳۹، قم، نشر الهادی، ۱۳۸۱): "... و برایشان تکیه‌گاهی آماده ساخت و به دست هر یک کاردی (برای خوردن میوه) داد..."
۷. ناصر مکارم شیرازی، (ص ۲۳۹، قم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۳۷۳): "... و برای آنها پشتی (گرانها، و مجلس باشکوهی) فراهم ساخت؛ و به دست هر کدام، چاقویی (برای بریدن میوه) داد..."
۸. محمد یزدی (ص ۲۳۹، قم، مرکز طبع و نشر قرآن جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۶): "... و برای آنان تکیه‌گاهی مهیا کرد و به هر یک کارد میوه خوری داد..."
۹. مسعود انصاری، (ص ۲۳۹، تهران، فرزانه روز، ۱۳۷۷): "... و برای آنان مجلسی فراهم دید و چاقویی [به دست] هر یک از آنان داد..."
۱۰. سید علی موسوی گرمارودی، (ص ۲۳۹، تهران، قدیانی، ۱۳۸۳): "... و برای آنها تکیه‌گاهی آماده ساخت و به هر یک از ایشان کاردی داد..."
۱۱. علی ملکی، (ص ۲۳۹، تهران، بهار دل، ۱۳۸۸): "... برای پذیرایی از آنها میوه‌ای آماده کرد و به دست هر یک از آنها کاردی داد..."

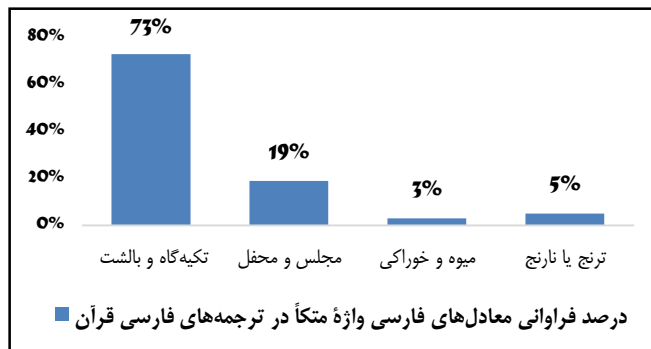
۱۲. محمدحسین ابراهیمی (ص ۲۳۹، قم، نشر تأمین، ۱۳۹۵): "... و جایگاهی را برای آنها فراهم کرد و کردی [برای میوه خوردن] به دست هر یک از آنها داد..."
۱۳. محمدمهدی فولادوند، (ص ۲۳۹، تهران، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۳۷۶): "... و محفلی برایشان آماده ساخت، و به هر یک از آنان [میوه و] کردی داد..."
۱۴. احمد کویانپور، (ص ۲۳۹، تهران، اقبال، ۱۳۷۸): "و مجلسی برای آنان ترتیب داد و جلوی هر یک از آنها کرد (میوه خوری و پیشدستی) گذاشت (وقتی زنها مشغول خوردن پرتقال شدند)"
۱۵. جلال‌الدین فارسی، (ص ۴۸۰، تهران، انجام کتاب، ۱۳۶۹): "... و برای آنان تکیه‌گاهی (به ضیافت) ترتیب داد و به هر یک از آنان کردی داد..."
۱۶. سید علی نقی فیض‌الاسلام اصفهانی، (ترجمه و تفسیر قرآن عظیم، ج ۳، ص ۴۵۸، تهران، فقیه، ۱۳۷۸): "... و برای ایشان تکیه‌گاه و بالشی (که به آن تکیه دهند) آماده نمود، و (پس از آن که به خانه او آمدند و در اطاقی که برای مهمانان آماده شده بود نشستند) بهر یک از آنها (برای بریدن ترنج یا میوه دیگر) کردی داد..."
۱۷. سید محمدرضا صفوی، (ترجمه قرآن بر اساس المیزان، ج ۱، ص ۲۳۹، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۸): "... و برایشان تکیه‌گاهی آماده ساخت، و به هر یک از آنان کردی داد تا میوه بخورند..."
۱۸. عبدالمحمد آیتی، (ص ۲۴۰، تهران، سروش، ۱۳۷۴): "... و برای هر یک تا تکیه دهد متکایی ترتیب داد و به هر یک کردی داد..."
۱۹. سید کاظم ارفع، (ص ۲۳۹، تهران، فیض کاشانی، ۱۳۸۱): "... و برای هر کدام بالش و تکیه‌گاهی فراهم ساخت و به دست هر کدام چاقویی برای پوست کندن میوه داد..."
۲۰. محمود اشرفی تبریزی، (ص ۲۳۹، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۸۰): "و مهیا کرد برای ایشان تکیه‌گاهی و داد بدست هر یک از ایشان کردی و ترنجی"
۲۱. مهدی الهی قمشاهی، (ص ۲۳۹، قم، فاطمه‌الزهرا، ۱۳۸۰): "... به احترام هر یک بالش و تکیه‌گاهی بگسترده و به دست هر یک کردی (و ترنجی) داد..."
۲۲. اصغر برزی، (ص ۲۳۹، تهران، انتشارات بنیاد قرآن، ۱۳۸۲): "... و برای آنان محفلی آماده ساخت، و به هر یک از ایشان کردی [برای بریدن ترنج] داد..."
۲۳. محمد رضاخانی و حشمت‌الله ریاضی، (ترجمه بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ۷، ص ۴۸۵، تهران، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۷۲): "... و مجلسی بیاراست و به احترام هر یک بالش و تکیه‌گاهی بگسترده و بدست هر یک کرد و ترنجی داد..."

۲۴. شهنور بن طاهر اسفراینی، (تاج التراجم، ج ۳، ص ۱۰۷۴، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵):
 "... و بساخت ایشان را مجلسی گرامی، که اندران اتکا کردند و ها داد هریکی را از ایشان کاردی..."
۲۵. محمد صادقی تهرانی، (ترجمان فرقان، ج ۵، ص ۴۴۶، قم، شکرانه، ۱۳۸۸): "... و محفلی با تکیه‌گاهی (فرح بخش) برایشان آماده ساخت، و به هریک از آنان کاردی داد ..."
۲۶. سید محمدباقر موسوی همدانی، (ترجمه تفسیر المیزان، جلد ۱۱، ص ۱۵۷، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۸): "... و برای آنها پشتی های گران قیمتی فراهم ساخت و به هریک از آنان کاردی داد..."
۲۷. محمد بن جریر طبری (ترجمه تفسیر طبری، ج ۳، ص ۷۴۳، تهران، توس، ۱۳۵۶): "... و بر ساخت ایشان را تکیه‌گاهی، و بداد هریکی را از ایشان کاردی ..."
۲۸. سید علی‌اکبر قرشی بنایی، (تفسیر احسن الحدیث، ج ۵، ص ۱۱۲، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۷-۱۳۷۵): "... و برای آنها مجلسی آماده ساخت و به دست هریک کاردی داد ..."
۲۹. محمدجواد نجفی، (تفسیر آسان، ج ۸، ص ۱۰۱، تهران، اسلامیة، ۱۳۶۴): "... پشتی های گرانبھائی برای آنان ترتیب داد، و (برای بریدن میوه) بدست هریک از آنها چاقوئی داد..."
۳۰. سید محمدابراهیم بروجردی، (تفسیر جامع، ج ۳، ص ۳۲۳، تهران، انتشارات صدر، ۱۳۶۶): "... و مجلسی بیاراست و برای ایشان تکیه‌گاهی فراهم ساخته و برای هریک نفر ایشان کاردی و ترنجی آماده نموده..."
۳۱. علی‌رضا خسروانی، (تفسیر خسروی، ج ۴، ص ۳۸۱، تهران، اسلامیة، ۱۳۵۰-۱۳۵۱): "... و برای هریک تشک و تکیه‌گاه و پشتی آماده ساخت که از هر جهت در آسایش باشند (و یا بنا به قرائتی که متکا یا متکا بضم یا فتح میم و سکون تاء خوانده اند یعنی برای آنها جزو خوراکیها و میوه ها ترنج یا اترج در سفره نهاد) و برای هر نفری از آنان کاردی آورد (که با آن میوه تناول کنند) ..."
۳۲. محمدحسن صفی‌علی‌شاه اصفهانی، (تفسیر قرآن صفی‌علی‌شاه، ص ۳۵۴، تهران، منوچهری، ۱۳۷۸):
 "... و مهیا کرد برای ایشان تکیه‌گاهی و داد بدست هریک از ایشان کاردی و ترنجی ..."
۳۳. ابراهیم عاملی، (تفسیر عاملی، ج ۵، ص ۱۷۴، تهران، انتشارات صدوق، ۱۳۶۰): "... و بالشها برایشان نهاد و هریک را کاردی [برای خوردنی] بداد..."
۳۴. موسی دانش، (ترجمه تفسیر کاشف، ج ۴، ص ۴۸۴، قم، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۶-۱۳۸۵): "... و برای تکیه دادن هریک متکایی ترتیب داد و به هریک کاردی داد..."

۳۵. عمر بن محمد نسفی (تفسیر نسفی، ج ۱، ص ۴۵۰، تهران، سروش، ۱۳۹۹): "... و آماده کرده بود مر ایشان را نشستگاه و تکیه‌گاه آنجا نشانده‌شان، وَ آتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا: [و] هر یکی را کاردی داد، مر بریدن طعامی را که پیش ایشان نهاد..."
۳۶. محسن قرائتی، (تفسیر نور، ج ۴، ص ۱۹۳، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۸): "... و برای آنان (محل و) تکیه‌گاهی آماده کرد و به هر یک چاقویی داد (تا میوه میل کنند)..."
۳۷. مصطفی خرم‌دل، (تفسیر نور، ص ۴۶۲، تهران، احسان، ۱۳۸۴): "... و بالشهایی برایشان فراهم ساخت (و) مجلس را با پستی‌های گرانبها و دیگر وسایل رفاه و آسایش بیاراست)، و به دست هر کدام کاردی (برای پوست کندن میوه) داد..."
۳۸. محمد تقی تهرانی، (روان جاوید در تفسیر قرآن مجید، ج ۳، ص ۱۳۸، تهران، برهان، ۱۳۸۶): "... و مهیا کرد برای آنها تکیه‌گاه و داد هر یک از آنها را کاردی..."
۳۹. محمدرضا آدینه‌وند لرستانی، (کلمة الله العلیا، ج ۳، ص ۳۲۳، تهران، انتشارات اسوه، ۱۳۷۷): "... و برای آنها پستی‌های گران بهائی فراهم ساخت و به دست هر کدام چاقویی (برای بریدن میوه) داد..."
۴۰. عبدالحجه بلاغی، (حجة التفاسیر و بلاغ الإکسیر، ج ۳، ص ۲۱۵، قم، حکمت، ۱۳۸۶): "... و برای آنان خوراکی ای که با کارد پاره می شود تهیه کرد و به هر یک از مهمانان کاردی داد..."
۴۱. عبدالعلی صاحبی، (ترجمة تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۰۲، مشهد مقدس، آستان قدس رضوی: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۵): "... و برایشان جایگاهی مخصوص آراست و به دست هر کدام کاردی (برای میوه خوردن) داد..."
۴۲. احمد بن محمد رشید الدین میبیدی، (ص ۲۳۹، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۸): "... و ایشان را جای به ناز نشستن ساخت و هر یکی را کاردی داد..."
۴۳. ابوالفضل بهرام‌پور، (ص ۲۳۹، قم، اسوه، ۱۳۹۲): "... و محفل برایشان آماده ساخت و به هر یک از آنها [میوه و] کاردی داد..."
۴۴. ابوالقاسم پاینده، (ص ۱۹۶، تهران، انتشارات گوتنبرگ، ۱۳۳۶): "... و برای آنها متکاه فراهم کرد و بهر یک از آنها کاردی داد..."
۴۵. کاظم پورجوادی، (ص ۲۳۸، تهران، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۷۲): "... و پستی‌ها برایشان فراهم کرد و به دست هر کدام چاقویی داد..."
۴۶. غلام‌علی حداد‌عادل، (ص ۲۳۹، مشهد مقدس، آستان قدس رضوی: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۹۰): "... و برایشان تکیه‌گاهی آراست و به هر یک از آنان کاردی بداد..."

۴۷. علی اصغر حلبی، (ص ۲۳۹، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰): "... و برایشان تکیه‌گاهی آماده کرد و به هر يك از آنها کاردی داد..."
۴۸. محمد خواجوی، (ص ۹۰، تهران، انتشارات مولی، بی تا): "... و برایشان ترنجی آماده کرد و بهر يك از آنان کاردی داد..."
۴۹. حسین بن علی کاشفی، (تفسیر حسینی (موهب علیّه)، ص ۵۰۹، سراوان، کتابفروشی نور، بی تا): "... و مهیا کرد برای ایشان مجلسی و داد هر یکی را از ایشان کاردی..."
۵۰. زین العابدین رهنما، (ص ۲۸۴، تهران، سازمان اوقاف، ۱۳۵۴): "... و برایشان تکیه‌گاهی آماده کرد و به هر يك از آنها کاردی داد..."
۵۱. رضا سراج، (ص ۲۳۹، تهران، سازمان چاپ دانشگاه، ۱۳۹۰): "... و آماده کرد برای آنان تکیه‌گاهی (یا طعام و مجلسی) و داد بهر یکی از ایشان کاردی..."
۵۲. ابوالحسن شعرانی، (قرآن مجید با ترجمه فارسی و خواص سور و آیات (شعرانی)، ص ۲۲۱، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۴): "... و مهیا کرد برای ایشان تکیه‌گاهی و داد بدست هر يك از ایشان کاردی و ترنجی..."
۵۳. عبدالمجید صادق نوبری، (ص ۲۰۵، تهران، اقبال، ۱۳۹۶ق): "... و تکیه‌گاهها قرار داد (همین که در مجلس همه آرام گرفتند برای آنها هر قسم میوه حاضر نموده طعام آوردند، عادت آنها بر این بود که در خوردن میوه و طعام کارد استعمال می کردند) به دست هر زنی کاردی داد تا به خوردن طعام مشغول شوند..."
۵۴. طاهره صفارزاده، (ص ۵۴۱، تهران، پارس کتاب، ۱۳۹۹): "... و ترنج در برنامه ی پذیرایی آورد و به دست هر کدام کاردی داد..."
۵۵. محمود صلواتی، (ص ۲۳۹، تهران، مبارک، ۱۳۸۷): "... و برای هر يك بالشی نهاد، و به هر يك از آنان [ترنجی و] کارد تیزی داد..."
۵۶. علی کرمی، (القرآن الکریم (ترجمه کرمی فریدنی)، ص ۲۳۹، قم، حلم، ۱۳۸۴): "... و ضیافتی شاهانه برایشان آراست، و به [دست] هر يك از آنان [میوه و] کاردی داد..."
۵۷. عباس مصباح‌زاده، (ص ۲۳۹، تهران، بدرقه جاویدان، ۱۳۸۰): "... و مهیا کرد برای ایشان تکیه‌گاهی و داد بدست هر يك از ایشان کاردی و ترنجی ..."
۵۸. مترجم ناشناخته، (ترجمه قرآن (دهم هجری)، به کوشش علی رواقی، ص ۲۰۰، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی. گروه نشر آثار، ۱۳۸۳): "... و بساخت برای ایشان تکیه‌گاهی مجلسی گرامیمی و داد هر یکی را از ایشان کاردی ..."

۵۹. محمود یاسری، (ص ۲۳۹، قم، بنیاد فرهنگی امام مهدی علیه السلام، ۱۴۱۵ق): "...و مهیا کرد در میهمانی برای هر یک از ایشان تکیه‌گاهی و داد به هر یک از ایشان کاردی برای میوه خوردن ..."
۶۰. مهدی حجتی، (گلی از بوستان خدا، ص ۲۳۹، قم، بخشایش، ۱۳۸۴): "...و برای آنها پشته‌های گران قیمتی فراهم ساخت، و بدست هر کدام چاقوئی برای بریدن میوه داد..."
۶۱. کرم خدا امینیان، (ترجمه منظوم قرآن، ص ۲۳۹، قم، اسوه، ۱۳۸۴):
یکی متکا بهر هر یک نهاد
یکی کاردشان [با ترنجی] بداد
۶۲. شهاب تشکری آرانی، (ترجمه منظوم قرآن، ص ۲۳۹، تهران، بگانه اندیشه، ۱۳۸۳):
متکاها و کاردها بنهاد
و سپس بر غلام فرمان داد
۶۳. امید مجد، (ترجمه منظوم قرآن‌نامه)، ص ۲۳۹، تهران، امید مجد، ۱۳۹۳):
به هر یک ترنجی بداد او و تیغ
از بررسی معنای واژه متکا در ۶۳ ترجمه حاضر چنین برمی آید:
- الف- در ۴۶ مورد این واژه را به فارسی تکیه‌گاه و بالشت و پشته بازگردانده اند (حدود ۷۳ درصد)،
ب- در ۱۲ مورد معادل‌های مجلس و محفل و ضیافت را برای این واژه برگزیده اند (حدود ۱۹ درصد)،
ج- در ۲ مورد این واژه را میوه و خوراکی ترجمه کرده‌اند (حدود ۳ درصد)،
د- در ۳ مورد این واژه را ترنج ترجمه کرده‌اند (در ترجمه‌های امید مجد، طاهره صفارزاده و محمد خواجه‌جوی) (حدود ۵ درصد).



حال این پرسش پیش می‌آید که نزدیک‌ترین و درست‌ترین معادل فارسی واژه متکا در این آیه کدام است؟
پرسشی که در ادامه به پاسخ آن خواهیم پرداخت.

۴. معنای واژه مُتَّكَأ

۱-۱. بررسی معنای واژه مُتَّكَأ در کتاب‌های قرآن و حدیث

در ۷۸ کتاب تفسیر قرآن مجید (عربی و فارسی) و حدیث، ذیل آیه ۳۱ سوره یوسف و عبارت «وَأَعْتَدْتُ لَهُنَّ مُتَّكَأً» سه معنا برای واژه مُتَّكَأ اختیار شده است:

الف- تکیه‌گاه (بالشت یا پستی)؛

ب- ترنج یا نارنج؛

ج- نوعی غذا که با کارد تناول می‌شود.

بیش تر این کتاب‌ها با عباراتی مشابه به بیان معنای واژه مُتَّكَأ پرداخته‌اند که برای نمونه سه متن عربی و ترجمه فارسی آن از سه کتاب تفسیر و حدیث در ادامه آمده است:

۱- در کتاب التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب) نوشته فخر الدین الرازی چنین آمده است: «وَفِي تَفْسِيرِهِ وَجُوهٌ: الْأَوَّلُ: الْمُتَّكَأُ النَّمْرُقُ الَّذِي يَتَّكَأُ عَلَيْهِ. الثَّانِي: أَنَّ الْمُتَّكَأَ هُوَ الطَّعَامُ. قَالَ الْعُتْبِيُّ وَالْأَصْلُ فِيهِ أَنَّ مَنْ دَعَوْتَهُ لِيَطْعَمَ عِنْدَكَ فَقَدْ أَعَدَدْتَ لَهُ وَسَادَةً تُسَمَّى الطَّعَامَ مُتَّكَأً عَلَى الْإِسْتِعَارَةِ، وَالثَّلَاثُ: مُتَّكَأٌ تُرْجَاءُ» (رازی، ۱۴۲۰ق: ۱۸ / ۴۴۸)

"در تفسیر (وتبیین معنای آن) وجوهی ذکر شده، نخست؛ مُتَّكَأً به معنای چیزی است که به آن تکیه می‌دهند. دوم؛ مُتَّكَأً نوعی از غذا است. العتبی اعتقاد دارد وقتی کسی را برای تناول غذا دعوت و غذایی برای او آماده می‌کردند به استعاره به آن غذا مُتَّكَأ می‌گفتند و سوم؛ مُتَّكَأً به معنای ترنج است."

۲- فیض کاشانی در تفسیر صافی، با نقل حدیثی از امام سجاد علیه السلام از جلد اول کتاب علل الشرایع، صفحه ۴۹ باب ۴۱، درباره جمله «وَأَعْتَدْتُ لَهُنَّ مُتَّكَأً» چنین آورده است: «قال: "هیأت لهن طعاما ومجلسا، ثم أتتهن بأترج."» (فیض کاشانی، بی تا: ۱ / ۵۶۹)

[امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ] فرمود: «برای آن‌ها غذا و محلی برای نشستن آماده کرد سپس برایشان ترنج آورد.»

۳- مجلسی در جلد دوازدهم بحار الانوار چنین روایت کرده: «وَأَعْتَدْتُ لَهُنَّ مُتَّكَأً «أى أترجة»» (مجلسی، بی تا: ۱۲ / ۲۲۷)، علامه مجلسی در این جمله با آوردن عبارت «أى أترجة» متکا را در معنای ترنج آورده است.

۲-۴. بررسی معنای واژه مُتَّكَأ در کتاب‌های لغت عربی

لغت‌شناسان عرب در ۲۳ کتاب لغت عربی، ۲۷ بار، معنی ترنج یا نارنج را برای واژه مُتَّكَأ بیان کرده‌اند. برای مثال ملا حویث در کتاب بیان المعانی درباره معنای این واژه چنین آورده است: «ومنها ما جاء بالقبطية في قوله تعالى متكأ: الأترج» (ملا حویث، ۱۳۸۲ق: ۱ / ۲۹۰)، «واژه متکا از زبان خداوند متعال [در قرآن مجید] با ریشه قبطی (مصری)، به معنای ترنج است.»

راغب اصفهانی نیز در کتاب المفردات فی غریب القرآن این چنین آورده: «متکأ: المتکأ المكان الذى يتکأ علیه والمخدة المتکأ علیها، وقوله: "واعتدت لهن متکأ" أى أترجا» (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق: ۱/ ۷۴)، متکأ: متکا محلی است که بر آن تکیه داده می شود و المخدة بالشت و تکیه گاه است، و در کلام خداوند [آیه ۳۱ سور یوسف] «واعتدت لهن متکأ» به معنای ترنج است.

زین الدین رازی در کتاب مختارالصاح با اشاره به ریشه قرآنی این واژه چنین آورده است: «قُرِئَ «وَأَعْتَدْتُ لَهُنَّ مُتَّكًا». قَالَ الْفَرَّائِيُّ: هُوَ الرُّمَازُودُ وَقَالَ الْأَخْفَشُ: هُوَ الْأَثْرُجُ.» (الرازی، ۱۴۲۰ق: ج ۱/ ۲۹۰)

«چنین قرائت شده «وَأَعْتَدْتُ لَهُنَّ مُتَّكًا». ابوزکریا فراء (زبان شناس برجسته عراقی در سده دوم هجری) آن را زماورد (نوعی غذا) و اخفش [زبان شناس برجسته عرب در سده دوم هجری] آن را ترنج معنا کرده است.»

مکارم شیرازی نیز در کتاب لغات در تفسیر نمونه، با اشاره به عبارت «وَأَعْتَدْتُ لَهُنَّ مُتَّكًا»، متکا را چنین معنا کرده است: «(مُتَّكًا) به معنای چیزی است که بر آن تکیه می کنند، مانند پشتی ها، تخت ها و صندلی ها، آن چنان که در قصرهای آن زمان معمول بود، ولی بعضی «مُتَّكًا» را به «اترج» که نوعی میوه است تفسیر کرده اند.» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷: ۱/ ۵۰۱)

۴-۲-۱. بررسی معنای متکأ به عنوان واژه دخیل و بیگانه

تا این جا مشخص که در بیش تر کتب تفسیر و حدیث و لغت، به سه معنای «تکیه گاه»، «ترنج» و «نوعی غذا»، به عنوان معانی احتمالی واژه مُتَّكًا در عبارت قرآنی «وَأَعْتَدْتُ لَهُنَّ مُتَّكًا» اشاره شده است، اما چگونه می توانیم با اطمینان نسبی یکی از این معانی را به عنوان ترجمه صحیح برای متکا در آیه ۳۱ سوره یوسف برگزینیم؟

پاسخ این پرسش را می توان در کتاب هایی که به ریشه یابی کلمات قرآنی پرداخته و ریشه های غیرعربی برخی از واژگان قرآن را یافته اند، پیدا کرد.

لغت شناسان در کتاب های بسیاری ریشه برخی از کلمات قرآن را از زبانی غیر از زبان عربی یافته اند، از جمله در کتاب فرهنگ نامه علوم قرآن آمده است: «کلمات حبشی قرآن به عقیده جلال الدین سیوطی در کتاب المکتفی و نیز دیگر صاحب نظران به این ترتیب است... متکنا: ترنج: (فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا) (یوسف/ ۳۱)» (جمعی از محققان: ۱/ ۴۰۹۰) و چند صفحه بعد در برشمردن لغات قرآنی که ریشه در زبان مصریان قدیم، یعنی زبان قبطی دارند، آورده: «زبان قبطی، زبان مصریان قدیم و به قبط منسوب است. در قرآن کریم لغاتی قبطی وجود دارد که عبارتند از: ... متکأ: ترنج: (وَأَعْتَدْتُ لَهُنَّ مُتَّكًا) (یوسف/ ۳۱):» (همان، ۴۰۹۶)

افزون بر این، کتاب های زیر نیز ریشه این واژه را زبان قبطی (مصری) ذکر کرده اند:

۱. أبو عبید القاسم بن سلام، لغات القبائل الواردة فی القرآن الکریم، ج ۱، ص ۷، بی نا، بی تا.

۲. ابن الهائم، التبیان فی تفسیر غریب القرآن، ج ۱، ص ۱۹۶، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۴۲۳ق.
 ۳. شمس الدین القرطبی، تفسیر القرطبی، ج ۹، ص ۱۷۸، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
 ۴. عبد الله بن الحسین بن حسنون، اللغات فی القرآن، ج ۱، ص ۳۲، قاهره، مطبعة الرسالة، ۱۳۶۵ق.
 ۵. الشوکانی، فتح القدير للشوکانی، ج ۳، ص ۲۶، بیروت، دار الکلم الطیب، ۱۴۱۴ق.
- هم چنین در ۷ کتاب زیر نیز گفته شده است که کلمه متکا ریشه در زبان حبشی دارد:
۱. ابن قتیبه الدینوری، غریب القرآن، ج ۱، ص ۱۸۶ و ۲۱۶، قاهره، دار الکتب العلمیة، ۱۳۹۸ق.
 ۲. أبو محمد البغوی، تفسیر البغوی احیاء التراث، ج ۲، ص ۴۸۹ و ج ۴، ص ۲۳۷، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
 ۳. ملا حویش، بیان المعانی، ج ۳، ص ۲۰۵ و ۲۹۰، دمشق، مطبعة الترقی، ۱۳۸۲ق.
 ۴. عمر بن علی ابن عادل، اللباب فی علوم الکتاب، ج ۱۱، ص ۸۲، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ق.
 ۵. الراغب الأصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ج ۱، ص ۱۶۷ و ص ۷۴، دمشق، الدار الشامیة، ۱۴۱۲ق.
 ۶. عبد المجید الشیخ عبد الباری، الروایات التفسیریة فی فتح الباری، ج ۲، ص ۵۷۲ - ۵۷۴، ریاض، وقف السلام الخیری، ۱۴۲۶ق.
 ۷. ابن ابی حاتم الرازی، تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۷، ص ۲۱۳۲ و ۳۸، ریاض، مکتبة نزار مصطفی، ۱۴۱۹ق.
- پس از بررسی امکان دخیل و بیگانه بودن این واژه می توان گفت چون مصر و حبشه (اتیوپی) دو کشور آفریقایی و نزدیک به هم هستند و کشورهای همجوار، لغات مشترک بسیاری دارند، مشخص می شود در هر دو سرزمین به ترنج، متک گفته می شده است.
- با توجه به این قرینه که کلمه متک ریشه در زبان مصری و آفریقایی دارد و از آن جا که داستان یوسف عَلَيْهِ در مصر رخ داده است و نیز با اتکا بر دیدگاه غالب مفسران و محدثان ولغویان، به نظر می آید معنای ترنج - نسبت به دو معنای دیگر - قرابت معنایی بیش تری داشته باشد؛ لذا در ترجمه این بخش از آیه ۳۱ سوره یوسف شایسته تر است از ترنج به عنوان معادل مناسب تر و بهتر برای واژه **مَتَّكًا** در زبان فارسی استفاده شود.

۳-۴. بررسی کوتاه داستان رویارویی یوسف عَلَيْهِ با زنان مصر در شعر فارسی

شاید نخستین ردپاهای داستانک روایت شده در آیه ۳۱ سوره یوسف در ادبیات منظوم فارسی را بتوان در یکی از رباعیات رودکی در قرن سوم هجری قمری یافت:

یوسف رویی، کزو فغان کرد دلم چون دست زنان مصریان کرد دلم

(رودکی، ۱۳۷۶: ۱۲۱)

پس از رودکی، شاعران فارسی‌گوی بسیاری، گاه به صورت تلمیحی در تکبیت‌هایی در غزلیات و قصاید خود و گاه به صورت مثنوی در اشعاری هم چون هفت‌اورنگ جامی و گاه به صورت نثر در کتاب‌هایی مانند کشف الاسرار و عده الابرار میبیدی از این که زنان مصری در این مجلس کارد و ترنج به دست داشته‌اند، یاد کرده و سخن رانده‌اند و این روند تا عصر حاضر ادامه داشته و یکی از نمونه‌های معاصر آن، ترجمه منظوم قرآن مجید امید مجد است که آیه ۳۱ سوره یوسف را این گونه سروده:

ز زنهاى گوينده دعوت نمود	زلیخا چو این سرزنش‌ها شنود
به یوسف بگفتا بیای بی دریغ	به هریک ترنجی بداد او و تیغ
بزرگش بدیدند و زیبا چو ماه	چو کردند زنها به یوسف نگاه
که میوه نهادند، بریدند دست	چنان بی‌خود از خویش گشتند و مست
بشرنه، فرشته است این سان نکو	بگفتند که حاش لله از او

(مجد، ۱۳۹۳: ۲۳۹)

از این دست شاعران، گاه با واژه ترنج و گاه نارنج به تلمیح - از این داستان یاد کرده‌اند که به ذکر شواهدی از آن‌ها بسنده می‌کنیم:

۳-۴-۱. جلال الدین مولوی در دیوان شمس در قرن هفتم هجری

ناموس شکسته‌ایم و مستیم، صلتوبه و عهد را شکستیم

ور دست و ترنج را بختیم آخره به روی آن پری بود

(مولوی، ۱۳۷۵: ۲۹۸)

که هر دو دست خود خستم من امروز

(همان، ۴۶۸)

هر یک ترنج و دست بریدن گرفت باز

(همان، ۴۷۲)

ترنج و دست بی خود می‌بریدم

(همان، ۵۷۷)

تا تو ترنج و دست ز مستی بریده‌ای

(همان، ۱۰۹۸)

به دستم داد آن یوسف ترنجی

مستورگان مصر ز دیدار یوسفی

چو خاتونان مصر از عشق یوسف

دانم که دیده‌ای تو بدین چشم یوسفی

۴-۳-۲. نظامی گنجوی در خمسه در قرن ششم هجری

برآمد یوسفی نارنج در دست ترنج مه زلیخاوار بشکست

(نظامی، ۱۳۳۵: ۲۴۱)

چو نارنج از زلیخا زخم یابی

(همان، ۲۸۵)

هم کف و هم ترنج پاره کنند

(همان، ۶۰۵)

چو یوسف زین ترنج ار سر نتابی

خیز تا در تو یک نظاره کنند

۴-۳-۳. سعدی شیرازی در قرن هفتم هجری

گوش ببینی و دست از ترنج بشناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را

(سعدی، ۱۳۸۰: ۲۸)

در آن معرض که چون یوسف جمال از پرده بنمایی

(همان، ۹۶۶)

ترنج و دست به یک بار می برد سکن

(سعدی، ۱۳۸۵: ۹۸۱)

ملامتگوی بی حاصل ترنج از دست نشناسد

ز بس که دیده مشتاق در تو حیرانست

بسیاری دیگر از شاعران هم چون عطار در خسرونامه و الهی نامه، محتشم کاشانی، خواجهی کرمانی و دیگران این داستان را به صورت تک بیت در اشعار خود آورده‌اند، اما عبدالرحمن جامی در کتاب هفت اورنگ داستان یوسف عَلَيْهِ و زلیخا را به نظم در آورده است که به بیان چند بیت از این منظومه در وصف مجلس رویارویی زنان مصر با یوسف عَلَيْهِ بسنده می‌شود:

فضیحت خواست آن ناراستان را

زلیخا شکرگویان مدح خوانان

ترنج و گزلکی بر دست هر تن

به دیگر کف ترنجی شادی انگیز

تمنا شد ترنج خود بریدن

ز دست خود بریدن کرد آغاز

(جامی، ۱۳۷۸: ج ۲/ ۱۴۳)

زلیخا چون شنید این داستان را

چو خوان برداشتند از پیش آنان

نهاد از طبع حیلت ساز پر فن

به یک کف گزلکی در کار خود تیز

چو هر یک را در آن دیدار دیدن

ندانسته ترنج از دست خود باز

از سوی دیگر ردپای این داستان را در برخی متون نثر فارسی، از جمله کتاب کشف الاسرار و عده الابرار

نوشته رشیدالدین میبیدی در تفسیر سوره بقره می‌توان یافت:

«زلیخا خواست که ملامت را بر ایشان غرامت کند ایشان را بخواند و جایگاهی ساخت و ایشان را بترتیب بنشانند و هر یکی را کاردی بدست راست و ترنجی بدست چپ داد...» (رشیدالدین میبدی، ۱۳۹۳: ۱/ ۱۸۰) و در بخشی دیگر آورده است:

« چون عین یوسف مرا ایشان را کشف گشت از خود فانی شدند و از صفات یوسف غایب گشتند فلما رأیته أُكْبِرُنه بجای ترنج دست بریدند. » (همان، ۱۸۵)

و نیز در بخش تفسیر سوره یوسف عَلَيْهِ السَّلَام آورده است:

«او را گفت چون من اشارت کنم از پس پرده بیرون آی آن گه زنان بنشستند و پیش هر یکی طبقی ترنج و کاردی بر آن نهاده زمانی بر آمد و حدیث می کردند و آن گه دست بکارد و ترنج بردند و زلیخا بر تخت نشسته و کنیزکان بر پای ایستاده روی بزنان کرد و گفت شما مرا عیب کردید و مستوجب ملامت و طعن دیدید در کار یوسف ایشان گفتند بلی چنین است زلیخا گفت یا یوسف بدر آی یوسف پرده بر گرفت و بیرون آمد چون نظر زنان بر یوسف افتاد دهشت بر ایشان پیدا شد از خود غافل شدند کارد بر دست نهادند و دستها را بجای ترنج بریدند» (همان، ۲۷۳۸/۵)

بنابراین در ادبیات منظوم و منثور فارسی غالباً هر جا از داستان رویارویی زنان مصر با یوسف عَلَيْهِ السَّلَام سخن به میان آمده، به ترنج (نارنج) و کارد اشاره شده است که زنان مصری دست از ترنج بازنشناخته و دست خود را بریده‌اند.

۴-۴. منابع تفسیری و حدیثی کاربرد واژه مَنَّكَأ به معنای ترنج

۱. ابن الجوزی، تذکره الاریب فی تفسیر الغریب، ج ۱، ص ۱۷۱، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۵ ق.
۲. ابن الجوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۲، ص ۴۳۵، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۲۲ ق.
۳. ابن الهائم، التبیان فی تفسیر غریب القرآن، ج ۱، ص ۱۹۶، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۴۲۳ ق.
۴. ابن ابی حاتم الرازی، تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۷، ص ۲۱۳۲ و ۳۸، ریاض، مکتبه نزار مصطفی، ۱۴۱۹ ق.
۵. ابن ابی زمنین، تفسیر ابن ابی زمنین، ج ۲، ص ۳۲۳، قاهره، الفاروق الحدیثه، ۱۴۲۳ ق.
۶. ابن جریر الطبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۱، ص ۳۴۰، قاهره، دار التراث، بی تا.
۷. جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۷۰ تا ۷۴ و ج ۱۳، ص ۱۲۴ و ۱۲۵، قاهره، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۵ ق.

۸. ابن جزى الكلبى، التسهيل لعلوم التنزيل، ج ۱، ص ۳۸۶، بیروت، شركة دار الأرقم بن أبى الأرقم، ۱۴۱۶ ق.
۹. ابن عاشور، التحرير والتنوير، ج ۱۲، ص ۲۶۲، تونس، السداد التونسيه للنشر، ۱۹۸۴.
۱۰. ابن عزير السجستاني، غريب القران، ج ۱، ص ۴۴۱، دمشق، دار قتيبة، ۱۴۱۶ ق.
۱۱. ابن عطية، المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، ج ۳، ص ۲۳۸، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۲ ق.

۱۲. ابن قتیبة الدینوری، تأویل مشکل القرآن، ج ۱، ص ۳۳، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
۱۳.، تأویل مختلف الحدیث، ج ۱، ص ۲۹۵، دمشق، المکتب الإسلامی، ۱۴۱۹ق.
۱۴.، غریب القرآن، ج ۱، ص ۱۸۶ و ۲۱۶، قاهره، دار الکتب العلمیه، ۱۳۹۸ق.
۱۵. ابن کثیر، تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۹۴ و ج ۴، ص ۲۸۵ و ۳۳۰، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
۱۶. ابن هبة الله، المجموع اللفیف، ج ۱، ص ۱۴۹، بیروت، دار الغرب الإسلامی، ۱۴۲۵ق.
۱۷. ابواسحاق احمد الثعلبی، تفسیر الكشف والبیان، ج ۵، ص ۲۱۷، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۱۸. ابوالفتوح الرازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۳۴۹، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶.
۱۹. اسماعیل بن عمر بن کثیر، البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۲۳۵، قم، دارالفکر، ۱۴۰۷ق.
۲۰. الخازن، تفسیر الخازن لباب التاویل فی معانی التنزیل، ج ۲، ص ۵۲۵، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۵ق.
۲۱. الزمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۲، ص ۴۶۴، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۲۲. السمین الحلبي، الدر المصون فی علوم کتاب المکنون، ج ۶، ص ۴۷۸، دمشق، دارالقلم، ۱۴۱۴ق.
۲۳. السید کاظم الحائری، مفاهیم تربویة فی قصة یوسف، ج ۱، ص ۶۹ و ۷۲، قم، دارالبشیر، ۱۴۳۱ق.
۲۴. السید هاشم البحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۷۰، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۷ق.
۲۵. الشوکانی، فتح القدیر للشوکانی، ج ۳، ص ۲۶، بیروت، دار الکلم الطیب، ۱۴۱۴ق.
۲۶. الشهاب الخفاجی، حاشیه الشهاب علی تفسیر البیضاوی عنایه القاضی وکفایه الراضی، ج ۵، ص ۱۷۲، بیروت، دارالصادر، بی تا.
۲۷. الطبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۴۹ و ۳۹۳ و ۳۵۲ و ۳۹۶ و ۳۹۶، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۲۶ق.
۲۸. الطوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۳۱ و ۱۳۲، بیروت، احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۹. عباس القمی، سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، ج ۱، ص ۴۵۲ و ج ۸، ص ۵۷۰، قم، دار الاسوه، ۱۳۴۴ق.
۳۰. علی النمازی، مستدرک سفینه البحار، ج ۱۰، ص ۴۲۴، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۸ق.
۳۱. المجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۲۲۷ و ۲۲۶، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۳ق.
۳۲. الفیض الکاشانی، التفسیر الأصفی، ج ۱، ص ۵۶۹، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، مرکز النشر، ۱۳۷۶.
۳۳. القاضی عیاض، مشارق الانوار علی صحاح الآثار، ج ۱، ص ۳۷۳، بیروت، المکتبة العتیقة ودار التراث، ۱۳۳۳ق.

۳۴. الماوردی، تفسیر النکت والعیون، ج ۳، ص ۳۲، بیروت، دار الکتب العلمیة، بی تا.
۳۵. الواحدی، التفسیر الوسیط، ج ۲، ص ۶۱۰، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
۳۶. الواحدی، تفسیر الواحدی، ج ۱، ص ۵۴۵، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
۳۷. إبراهیم الإیباری، الموسوعه القرانیة، ج ۱، ص ۳۷۰ و ج ۳، ص ۱۴۰ و ج ۸، ص ۸۴، قاهره، المجلس الأعلى للشئون الإسلامیة، ۱۴۲۳ق.
۳۸. إحسان عباس، شذرات من كتب مفقوده فی التاريخ، ج ۲، ص ۴۱۸، بیروت، دار الغرب الإسلامی، ۱۴۲۴ق.
۳۹. إسماعیل حقی، روح البیان، ج ۴، ص ۲۴۶، بیروت، دار الفکر، بی تا.
۴۰. أبو البقاء العکبری، التبیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۱۳۱۳، قاهره، عیسی البابی الحلبی وشركاه، بی تا.
۴۱. أبو الیث السمرقندی، تفسیر بحر العلوم، ج ۲، ص ۱۹۰، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۳ق.
۴۲. أبو بکر الجزائری، ایسر التفاسیر للجزائری، ج ۲، ص ۶۰۹، قاهره، دار ابن حزم، ۱۴۳۰ق.
۴۳. أبو حیان الأندلسی، تفسیر البحر المحیط، ج ۵، ص ۳۰۲ و ج ۶، ص ۲۶۷ و ۱۱۶، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۳ق.
۴۴. أبو زید الثعالبی، تفسیر الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۲۲، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۴۵. أبو عبیدة عمر بن المثنی، مجاز القرآن، ج ۱، ص ۳۰۹، قاهره، مكتبة الخانجي، ۱۳۸۱ق.
۴۶. أبو محمد البغوی، تفسیر البغوی احياء التراث، ج ۲، ص ۴۸۹ و ج ۴، ص ۲۳۷، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۴۷. أبی السعود، تفسیر أبی السعود، ج ۴، ص ۲۷۱، بیروت، دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۴۸. جلال الدین السیوطی، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۴، ص ۵۰۳، قاهره، مركز هجر للبحوث و الدراسات العربیة الاسلامیة، ۱۴۲۴ق.
۴۹.، تفسیر الجلالین، ج ۱، ص ۳۰۷، قاهره، دارالحديث، بی تا.
۵۰.، مقامات السیوطی، ج ۱، ص ۲۸، قسطنطینیة، مطبعة الجوانب، ۱۲۹۸ق.
۵۱. سعید أبو معاش، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۵۸۹، بی جا، بی نا، بی تا.
۵۲. سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۱۴۹ و ج ۱۷، ص ۱۰۱، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۳۸۹ق.
۵۳. شمس الدین القرطبی، تفسیر القرطبی، ج ۹، ص ۱۷۸، بیروت، دار إحياء التراث العربی، بی تا.

۵۴. شهاب الدین الآلوسی، تفسیر روح المعانی، ج ۶، ص ۴۱۸ و ج ۱۲، ص ۲۲۸ و ج ۱۵، ص ۲۶۹، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق.
۵۵. عبد المجید الشیخ عبد الباری، الروایات التفسیریة فی فتح الباری، ج ۲، ص ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴، ریاض، وقف السلام الخیری، ۱۴۲۶ ق.
۵۶. عزالدین عبدالعزیز بن عبدالسلام، تفسیر العز بن عبد السلام، ج ۲، ص ۱۱۹، بیروت، دار ابن حزم، ۱۴۱۶ ق.
۵۷. عمر بن احمد ابن العدیم، بغیة الطلب فی تاریخ حلب، ج ۲، ص ۶۰۴، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۵۸. عمر بن علی ابن عادل، اللباب فی علوم الکتاب، ج ۱۱، ص ۸۲، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ ق.
۵۹. فتح الله الشریف الکاشانی، زبده التفاسیر، ج ۳، ص ۳۶۳، قم، مؤسسه بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۲۳ ق.
۶۰. فخر الدین الرازی، مفاتیح الغیب فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۴۴۸ و ۴۶۰، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۶۱. فیصل المبارک، توفیق الرحمن فی دروس القرآن، ج ۲، ص ۴۸۰، ریاض، دارالعاصمه، ۱۴۱۶ ق.
۶۲. مجاهد بن جبر، تفسیر مجاهد، ج ۱، ص ۳۱۴ و ۳۹۵، قاهره، دار الفكر الإسلامی الحدیثیة، ۱۴۱۰ ق.
۶۳. محمد بن الحسن الشیبانی، نهج البیان عن کشف معانی القرآن، ج ۳، ص ۱۲۲، قم، مؤسسه بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۶۴. محمد بن المهدي بن عجيبة، البحر المديد فی تفسیر القرآن المجید، ج ۲، ص ۵۹۳، قاهره، الدكتور حسن عباس زکی، ۱۴۱۹ ق.
۶۵. محمد ثناء الله المظهری، التفسیر المظهری، ج ۵، ص ۱۵۸، پاکستان، مکتبه الرشیدیة، ۱۴۱۲ ق.
۶۶. محمد خزائلی، شرح گلستان، ج ۱، ص ۵۵۲، تهران، انتشارات احمد علمی، ۱۳۴۴.
۶۷. محمد رشید رضا، تفسیر المنار، ج ۱۲، ص ۲۴۱، قاهره، هیئة المصریة العامه للکتاب، ۱۹۹۰.
۶۸. محمد عزة دروزه، التفسیر الحدیث، ج ۴، ص ۱۷، قاهره، دار إحياء الكتب العربية، ۱۳۸۳ ق.
۶۹. محمدرضا قمی مشهدی، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۶، ص ۳۰۲، تهران، شمس الضحی، ۱۳۸۷.
۷۰. محیی الدین الدروییش، إعراب القرآن الکریم و بیانه، ج ۴، ص ۴۷۹، بیروت، دارالیمامة للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۰۱ ق.
۷۱. مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۲، ص ۳۳۱ و ۱۴۶، بیروت، دار إحياء التراث، ۱۴۲۳ ق.
۷۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۳۹۴، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۹۲.
۷۳. لغات در تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۰۱، قم، امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۸۷.

۷۴. ناصرالدين البيضاوى، تفسير البيضاوى (انوار التنزيل واسرار التأويل)، ج ۳، ص ۱۶۲ و ۲۸۵، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ۱۴۱۸ق.
۷۵. نظام الدين الحسن القمى النيسابورى، تفسير غرائب القرآن ورغائب الفرقان، ج ۴، ص ۸۲، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۶ق.
۷۶. وهبة الزحيلي، التفسير المنير للزحيلي، ج ۱۲، ص ۲۵۱، دمشق، دار الفكر المعاصر، ۱۴۱۸ق.

۴-۵. منابع لغت عربى کاربرد واژه مُتَكَأ به معنای تَرَج

۱. ابن الأبنارى، الزاهر فى معانى كلمات الناس، ج ۲، ص ۲۲، بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۲ق.
۲. ابن معصوم المدنى، الطراز الأول، ج ۱، ص ۲۴۲، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ۱۴۲۶ق.
۳. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۸۵، بيروت، دار صادر، ۱۴۱۴ق.
۴. احمد بن عبد الوهاب النويرى، نهايه الارب فى فنون الادب، ج ۱۳، ص ۱۳۹ و ۱۳۸، قاهره، وزارة الثقافة و الإرشاد القومى. المؤسسة المصرية العامة، ۱۹۹۲.
۵. الخطيب الشربينى، السراج المنير فى الاعانه على معرفه بعض معانى كلام ربنا الحكيم الخبير، ج ۲، ص ۱۰۵، قاهره، مطبعة بولاق (الأميرية)، ۱۲۸۵ق.
۶. الخليل بن أحمد الفراهيدى، كتاب العين، ج ۵، ص ۳۴۴، بصره، دار و مكتبة الهلال، بى تا.
۷. الراغب الأصفهانى، المفردات فى غريب القرآن، ج ۱، ص ۱۶۷ و ۷۴، دمشق، الدار الشاميه، ۱۴۱۲ق.
۸. الشيخ حسين ديار البكرى، تاريخ الخميس فى أحوال أنفس النفيس، ج ۱، ص ۱۳۵، بيروت، دار صادر، بى تا.
۹. الشيخ هادى كاشف الغطاء، بلغة النحاة فى شرح الفايقه، ج ۱، ص ۲۸۰، كويت، لجنة ام البنين عليها السلام، ۱۴۲۷ق.
۱۰. المرتضى الزبيدى، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۵، ص ۹۳ و ۱۳، ص ۶۳۹ و ۶۳۸، ج ۲۷، ص ۳۲۸، دار الفكر، بيروت، ۱۴۱۴ق.
۱۱. أبو الفتح عثمان بن جنى الموصلى، المحتسب فى تبيين وجوه شواذ القراءات والإيضاح عنها، ج ۱، ص ۳۴۰، بيروت، وزارة الأوقاف المجلس الأعلى للشئون الإسلامية، ۱۴۲۰ق.
۱۲. أبو إسحاق الزجاج، معانى القرآن واعرابه، ج ۳، ص ۱۰۶، بيروت، عالم الكتب، ۱۴۰۸ق.
۱۳. أبو عبيد القاسم بن سلام، لغات القبائل الوارده فى القرآن الكريم، ج ۱، ص ۷، بى جا، بى نا، بى تا.
۱۴. أبو نصر الجوهري، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، ج ۴، ص ۱۶۰۷، بيروت، دار العلم للملايين، ۱۴۰۷ق.
۱۵. زين الدين الرازى، مختار الصحاح، ج ۱، ص ۲۹۰، بيروت، المكتبة العصرية، ۱۴۲۰ق.

۱۶. عبد الله بن الحسين بن حسنون، اللغات فى القرآن، ج ۱، ص ۳۲، قاهره، مطبعة الرسالة، ۱۳۶۵ق.
۱۷. على بن إسماعيل بن سيده المرسى، المحكم والمحيط الأعظم، ج ۶، ص ۷۸۴، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۱ق.
۱۸. محمد بن أحمد الأزهرى، تهذيب اللغة، ج ۱۰، ص ۹۱، رياض، دارالوطن، ۱۴۱۸ق.
۱۹. محمد على نجار و ابراهيم مصطفى و احمد حسن زيات و حامد عبدالقادر، المعجم الوسيط، ج ۲، ص ۸۵۳، استانبول، دار الدعوة، ۱۹۸۹.
۲۰. ملا حويش، بيان المعانى، ج ۳، ص ۲۰۵ و ۲۹۰، دمشق، مطبعة الترقى، ۱۳۸۲ق.
۲۱. نشوان الحميرى، شمس العلوم، ج ۹، ص ۵۰۹، بيروت، دار الفكر المعاصر، ۱۴۲۰ق.
۲۲. يحيى بن زياد الفراء، معانى القرآن للفراء، ج ۲، ص ۴۲، قاهره، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۸۰.

نتیجه‌گیری

۱. در ترجمه واژگان چندمعنایی در قرآن مجید توجه به بافت متن اهمیت بسیاری دارد به طوری که واژگان چندمعنایی در هر بافت می‌توانند با یکی از صورت‌های معنایی خود ظاهر شوند. برای مثال در داستان رویارویی زنان مصر با حضرت یوسف علیه السلام، اگر زلیخا تصمیم نداشت زنان ملامتگر مصری رارسوا کند و صرفاً می‌خواست یوسف علیه السلام را به آن‌ها نشان دهد تا ببینند او حق داشته دل‌باخته اش گردد، آن وقت کلمه کارد یا چاقو آورده نمی‌شد و معنای تکیه‌گام می‌داد، اما در بافت کنونی متن، معنای ترنج اولویت انتخاب دارد؛

۲. یکی از وجوه بلاغی آیات قرآن مجید، آرایه ایهام است که در آیه ۳۱ سوره یوسف در واژه «مُتَّكًا» به شکل «ایهام تناسب» دیده می‌شود. «مُتَّكًا» در زبان عبری و در بافت این آیه معنی نارنج می‌دهد و از سوی دیگر به تناسب مجلس مهمانی، معنای تکیه‌گام و پستی را که مهمانان به آن تکیه می‌زنند، به خاطر می‌آورد و این نکته را گوشزد می‌کند که واژه‌های چندمعنایی در بافت هر آیه یک معنی را می‌پذیرد و در عین حال ممکن است معنای دوم را با آرایه ایهام به ذهن متبادر گرداند.

۳. اعجاز کلامی قرآن مجید بر بسیاری از قرآن‌شناسان و اهل بلاغت، روشن است و ایشان به خوبی به این نکته واقف هستند که خداوند هم چون جواهرسازی، واژگان را دانسته و آراسته، به تناسب متن و بافت آیه انتخاب می‌کند و بر انگشتی جملات می‌نشانند که نمونه بارز و شایسته آن، آوردن «مُتَّكًا» در آیه ۳۱ سوره یوسف علیه السلام است. خداوند این واژه را به تناسب سرزمینی که این داستان در آن رخ داده، از واژگان قبلی-یعنی زبان مصریان- برگزیده است و این که غیر از جنبه بلاغی چه منظور دیگری از این انتخاب داشته، بر ما معلوم نیست، بنابراین لازم است مترجمان قرآن مجید در ترجمه واژگان چندمعنایی با ملاحظه اعجاز کلامی قرآن، احتمال «بیگانه و دخیل بودن» واژه را نیز در نظر بگیرند.

۴. با توجه به منطق داستان و بافت آیه ۳۱ سوره یوسف، «ترنج یا نارنج» مناسب‌ترین معادل برای واژه «مُتَّكًا» است و از مترجمان انتظار می‌رود در تجدید چاپ‌های قرآن مجید و در ترجمه آیه ۳۱ سوره یوسف این مهم را لحاظ نمایند و جمله «وَأَعْتَدْتُ لَهُنَّ مُتَّكًا» این گونه به فارسی بازگردانند: «و به هریک از زنان ترنجی داد.»

منابع و مآخذ

۱. ابن الهائم، شهاب‌الدین (۱۴۲۳ق)، التبیان فی تفسیر غریب القرآن، بیروت: دار الغرب الإسلامی.
۲. ابن حسنون (۱۳۶۵ق)، اللغات فی القرآن، قاهره: مطبعة الرسالة.
۳. ابن عادل (بی تا)، اللباب فی علوم الكتاب، بی جا، بی نا.
۴. احمد امیدعلی و فاطمه خلیلی (۱۳۹۶)، بررسی واژگان چندمعنا و اهمیت آن در ترجمه قرآن بر اساس بافت مطالع موردی: واژگان الحرف، السماء، شعائر در سوره حج، مطالعات ادبی متون اسلامی، سال دوم، زمستان، شماره ۴ (پیاپی ۸)، صص ۳۹-۶۰.
۵. امانی، رضا و شیدا کریمی و سیده زهره صالحی (۱۳۹۳)، ترجمه معنا شناختی عناصر فعلی - اسمی در قرآن، نشریه مطالعات ترجمه قرآن و حدیث، دوره ۱، پاییز و زمستان، شماره ۲، صص ۱-۲۳.
۶. بغوی، أبو محمد (۱۴۲۰ق)، تفسیر البغوی احیاء التراث، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۷. بیومی مهران، محمد (۱۳۸۹). بررسی تاریخی قصص قرآن، ترجمه سید محمد راستگو، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۸. پاکتچی، احمد (۱۳۹۳)، ترجمه شناسی قرآن کریم: رویکرد نظری و کاربردی (مطالعه از سطح واژگان تا ساخت جمله)، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام.
۹. پالمر، فرانک (۱۳۶۶)، نگاهی تازه به معناشناسی، ترجمه گورش صفوی، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
۱۰. جامی، عبدالرحمن (۱۳۷۸)، هفت اورنگ، تهران: مرکز مطالعات ایرانی.
۱۱. جمعی از محققان (۱۳۷۶)، فرهنگ نامه علوم قرآن، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۲. جمعی از نویسندگان (بی تا)، ادیان شناسی، بی جا: بی نا.
۱۳. خانی کلقای، حسین و کوثر حلال خور (۱۳۹۴)، بررسی ترجمه و معادل ساختاری مفعول مطلق با محوریت ترجمه فولادوند (بررسی سوره نساء)، دوفصلنامه پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی، سال پنجم، بهار و تابستان، شماره ۱۲، صص ۸۹-۱۱۸.
۱۴. خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۷۷)، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، تهران: دوستان.
۱۵. دینوری، ابن قتیبة (بی تا)، غریب القرآن، بی جا، بی نا.
۱۶. رازی، ابن ابی حاتم (۱۴۱۹ق)، تفسیر ابن ابی حاتم، ریاض: مکتبه نزار مصطفی الباز.
۱۷. رازی، زین‌الدین (۱۴۲۰ق). مختارالصاح، بیروت: المکتبه العصریة.
۱۸. رازی، فخر‌الدین (۱۴۲۰ق). التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
۱۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۰۱ق)، المفردات فی غریب القرآن، قم: دفتر نشر کتاب.
۲۰. رشیدالدین میبدی، ابوالفضل (۱۳۹۳)، کشف الاسرار و عده الابرار، تهران: امیرکبیر.
۲۱. رودکی سمرقندی، ابو عبدالله جعفر بن محمد (۱۳۷۶)، دیوان رودکی سمرقندی، چاپ دوم، تهران: نگاه.
۲۲. سعدی، مصلح‌الدین، (۱۳۸۰)، غزلیات سعدی، تهران: فکرروز.

۲۳. (۱۳۸۵)، کلیات سعدی، تهران: هرمس.
۲۴. شوکانی الیمنی، محمد (۱۴۱۴ق)، فتح القدير للشوکانی، دمشق: دار ابن کثیر.
۲۵. شهبازی، محمود و علی اصغر شهبازی (۱۳۹۳)، واژگان چند معنا و اهمیت آن در ترجمه قرآن کریم، مطالعات ترجمه قرآن و حدیث، دوره اول، بهار و تابستان، شماره ۱، صص ۶۸-۴۷.
۲۶. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۲ق). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالمعرفة.
۲۷. طیب حسینی، سید محمود (۱۳۸۸)، نشریه معرفت، ج ۱۴۳، قم: موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره).
۲۸. عبد الباری، عبد المجید (بی تا). الروایات التفسیریة فی فتح الباری، ج ۲، بی نا.
۲۹. عبدی، مالک (۱۳۹۴)، آسیب شناسی ترجمه فولادوند با تکیه بر کارکردهای صرفی، نحوی، واژگانی و بلاغی دانش معناشناسی، نشریه مطالعات ترجمه قرآن و حدیث، بهار و تابستان، دوره دوم، شماره ۳، صص ۱۲۷-۱۴۹.
۳۰. عطاردی، عزیز الله (بی تا)، مسند الإمام الصادق أبی عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام، بی جا: بی نا.
۳۱. فهمی حجازی، محمود (۱۳۷۹)، مدخل الی علم اللغة، قاهره: دارالتقافه.
۳۲. قرطبی، شمس الدین (۱۳۸۴ق). تفسیر القرطبی، ج ۹، قاهره: دار الکتب المصریة.
۳۳. قمی، علی بن ابراهیم (بی تا). تفسیر القمی، ج ۱، بی نا.
۳۴. مجد، امید (۱۳۹۳)، قرآن مجید با ترجمه منظوم (قرآن نامه)، تهران: امید مجد.
۳۵. مصباح، کاظم (۱۳۹۶)، قاعده ترجمه لغات مشترک فارسی و عربی و بررسی آن در ترجمه های معاصر قرآن کریم، پژوهش های قرآنی، سال بیست و دوم، تابستان، شماره ۲ (پیاپی ۸۳)، صص ۱۶۲-۱۸۱.
۳۶. مطوری، علی و هدیه مسعودی صدر (۱۳۹۵)، بافت موقعیت و نقش آن در ترجمه قرآن، نشریه مطالعات قرآنی، سال هفتم، تابستان، شماره ۲۶، صص ۲۸-۹.
۳۷. مظهری، محمد ثناء الله (بی تا)، التفسیر المظهری، بی جا: بی نا.
۳۸. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۷)، لغات در تفسیر نمونه، قم: انشارات مؤسسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۳۹. ملاحویش (۱۳۸۲ق)، بیان المعانی، دمشق: مطبعة الترقی.
۴۰. موسوی بجنوردی، محمد کاظم (۱۳۹۳). دانشنامه فرهنگ مردم ایران، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
۴۱. موسوی همدانی، سید محمدباقر (۱۳۹۹). ترجمه تفسیر المیزان، تهران: لوح محفوظ.
۴۲. مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۵)، کلیات دیوان شمس، تهران: راد.
۴۳. میرزاده، عادل وحسین ایمانیان، و علی بشیری (۱۴۰۰)، نقد ترجمه سوره یوسف براساس بافت موقعیتی متن مبدأ از دیدگاه مایکل هالیدی (برای نمونه، ترجمه صفارزاده و غراب)، نشریه پژوهش های زبان شناختی قرآن، سال دهم، بهار و تابستان، شماره ۱، صص ۱۳۵-۱۵۲.
۴۴. نظامی گنجه ای (۱۳۳۵)، کلیات دیوان حکیم نظامی گنجه ای، تهران: امیرکبیر.